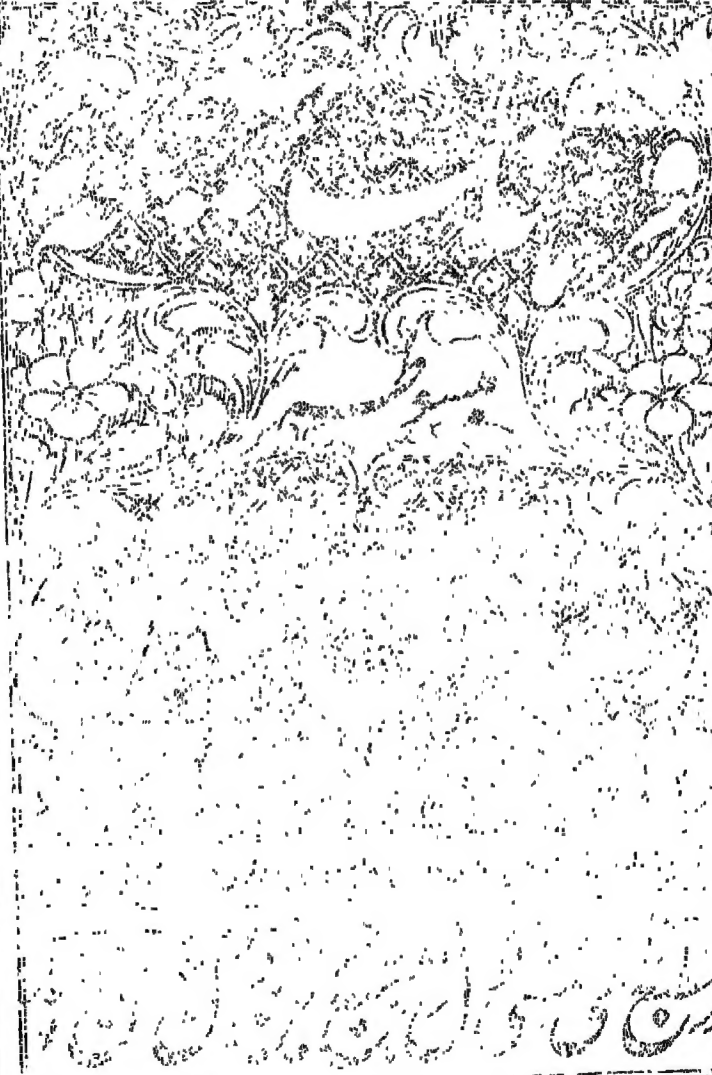
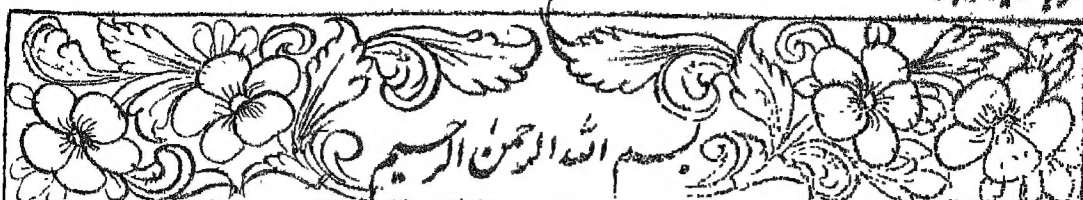


چون که از این کتاب در این کتاب

در این کتاب در این کتاب



در این کتاب در این کتاب



حمیدت سگالی گلشن آرای غریزی که بوستان مهر جهان را آبیاری قدرتش بشکوفه بندی نهالان حسن نیستی و تسبیح زلفانی
 سنگینه وریان ساخته و تخت که یورباخستان رسالت اتم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و علم که میرایی بد تشنه
 کج بنیان خطاط با شیر نفیض سانی خوشی مهر و شرب بوستان افراخته اما بعد بنده کلیه آلوده و امن با لکد از کج علم
 فن سید ابن حسن بود و دی که درین خدمتی مطیع عالی حد و دیده قوت چشم حیران کاشانه فروت پیکر و اش سرای
 بنیش تنظیم کارهای سرگرم حد نشین چاربا تش نظام مور بزرگ قدر دان علم و اهل علم دوست نواز با دیگران بهادر و ساز
 عالی حوصله کند اراده با اتفاق آرای جمهور جناب محلی القاب منشی نو کشور و ام اقبال است بخدمت دانشوران
 نصفت کوش و خرد و پیران حق پیش التماس میدارم که بجز این هیچ کاره از کم یگی علم صلاحیت آن ندارم که بیا
 نهایت تأیید و تشکر نظم نسقش شوم لیکن محض نفیض صحبت صاحبان علم مستحیبا باشد به تدوین فرهنگ بیجا می
 هست برگما شتم و هنگام فرصت بهروزه بحال تعلق کار مطیع بنا لیش پرداختم حق تالیف بهم حق مطیع است

اسب تالیف اینکیم

هرگاه بهر چه کارها بنجات متعلقه این مطیع نامی استیا کتب خانه عظمت و شالی دارد و قابل ملاحظه طارکیان علم و دست
 بدین نظر اکثری از صاحبان عالیشان و دوسای نامدار و تعلقداران ذی اقتدار هنگام رونق افروزی که هنوز
 ملاحظه نشر نیست می آرند چنانچه روزی جناب مطیع القاب بانی مبنای ترویج علوم و فنون بنیر و علم گستر
 جناب آردی - ایچ که قلم صاحب بها و رایج - اس - و اثر که آف سیلک نشرین مالک مخفی
 شمالی و او و دهم اقبال برای ملاحظه کتب خانه و مطیع نشرین آوردند اتفاقاً در وقت فرهنگ سکر نامه بوستان
 که هم از تالیفات این بهر نیست ملاحظه در آمد فرمودند که هنوز فرهنگ بیجا چاپ نشده همین که این حرف بگوشت خوردم شما
 و طاعت بر زبان آوردم و تالیف آن صورت بخت نمودم - الحق که بهر فرهنگهای کتب سیه سبز بدین حصول نوید و نورست
 و تالیف و نشر و نشرین حلی نو چون بتا بیدایزدی با ختام رسانیدم بهر منظوری بحضور خداوند نعمت مخرج
 که رسانیدم بحمد الله که از زویم برادر این بضاعهت فرحات نشرین پذیرای خداوند اغراض یافت از درگاه خدای بیرونانی میدارم
 که سیم بجاتی رساند که قبول و پسندیده اهل عالم گرد و بانی و مقوم این مطیع نامی را به ترقی و نفع اعلیٰ روز افزون
 با انجاح مقاصد ملی فائز گرداناد و بمنه و کرمه و توفیق الهی

ب ب خ	ب ب ط	ب ب خ
بخت - بمعنی بهره و نصیب بخروان - خوردندان و شیاران بخش - بمعنی حصه و نصیب	بطاعت گیر - ای مواخذه کننده بطاعت ریائی	بخت - بمعنی بهره و نصیب بخروان - خوردندان و شیاران بخش - بمعنی حصه و نصیب
ب و	ب ل	ب و
بداندیش - بمعنی دشمن بدره - بالفتح همیان ه نزارم بدیع - بمعنی کامل و بریر	بل - بمعنی بلکه گاه برای ترقی آید و گاه برای افزاینده متعل شود بلاغت - بلوغ شدن و در اصطلاح ایراد کلام بمقتضا حال	ب و بذل - بالفتح بمعنی دادن
ب ز	ب ن	ب ز
بر - بالفتح سینه و کنار و پستان زن جوان برج آبی - مراد دریای و نخل برخوردار - آنکه مظهر جلال باشد برو - بالضم جامه مخطوط برویانی - مراد کفن سول مقبول برین - درخش و تابان	بنات انش - هفت ستاره در شمال و جنوب چهار انش وسه رانبات گویند بنامیزو - بمعنی بنام خدا و کلمه ایست که در هنگام تعجب و تمنا برای دفع چشم زخم استعمال کند و بمقام قسم هم آرند بناکوش - بالضم شقیقت قریب رخسار بند - بمعنی قید و غم و غصه آمده	ب ز بزم فحام - کنایه از دنیا ب س بستان - عرب بوستان بستان سرای بر نظاره کنایه بسیج - بمعنی ساختن و قصد داراوه
ب ی	ب ی	ب ی
بیاض - بمعنی سفیدی بیان - سخن روشن و واضح گفتن بی جفتی - کنایه از بی شوهری سید - بالکسر بیایه بمحول نام و رخت بی دل - کنایه از غفلت بی دست و پا - کنایه از سراسیمه بی سروین - کنایه از دنیا دلی نهایت بیش - بالکسر زیاوه واغزوین بیج - بالفتح خرید و فروخت بی قبیل - بی شکر بی گفتار بیهوده - بالکسر ناق و باطل و پندار	ب ی بیاض - بمعنی سفیدی بیان - سخن روشن و واضح گفتن بی جفتی - کنایه از بی شوهری سید - بالکسر بیایه بمحول نام و رخت بی دل - کنایه از غفلت بی دست و پا - کنایه از سراسیمه بی سروین - کنایه از دنیا دلی نهایت بیش - بالکسر زیاوه واغزوین بیج - بالفتح خرید و فروخت بی قبیل - بی شکر بی گفتار بیهوده - بالکسر ناق و باطل و پندار	ب ی بیاض - بمعنی سفیدی بیان - سخن روشن و واضح گفتن بی جفتی - کنایه از بی شوهری سید - بالکسر بیایه بمحول نام و رخت بی دل - کنایه از غفلت بی دست و پا - کنایه از سراسیمه بی سروین - کنایه از دنیا دلی نهایت بیش - بالکسر زیاوه واغزوین بیج - بالفتح خرید و فروخت بی قبیل - بی شکر بی گفتار بیهوده - بالکسر ناق و باطل و پندار

بخت - بمعنی بهره و نصیب

بخروان - خوردندان و شیاران

بخش - بمعنی حصه و نصیب

بداندیش - بمعنی دشمن

بدره - بالفتح همیان ه نزارم

بدیع - بمعنی کامل و بریر

بذل - بالفتح بمعنی دادن

بر - بالفتح سینه و کنار و پستان

زن جوان

برج آبی - مراد دریای و نخل

برخوردار - آنکه مظهر جلال باشد

برو - بالضم جامه مخطوط

برویانی - مراد کفن سول مقبول

برین - درخش و تابان

ب ز

بزم فحام - کنایه از دنیا

ب س

بستان - عرب بوستان

بستان سرای بر نظاره کنایه

بسیج - بمعنی ساختن و قصد داراوه

باب بامی فارسی

<p>پ س پشت شکستن - کنایه از پلاک شدن</p>	<p>پرتو - بمعنی روشنائی پرستار - بمعنی کنیزک پریش - بالفتح و کسر رای ممله معنی پریدن</p>	<p>پ ا پا و - بمعنی نگهبان حارس پاینج - بضم سین ممله بمعنی جود پای افشردن - کنایه از ثبات و زردن</p>
<p>پ ل پلنگ - بمعنی جانور وحشی دشمن شیر</p>	<p>پرتو طوطی - کنایه از آسمان ساده پرویز - نام پسر پرفروغ تیر پروین - چند ستاره زرقریب یکدیگر که شایا گویند</p>	<p>پای در و اول کشیدن - عبارت از کرشمه کردن و پوشیده شدن و ناپید گشتن پایمال - مالیده پای</p>
<p>پ ن پنجه ماه - کنایه از یوسف علیا پند - اندرز و نصیحت</p>	<p>پرواز - برداشتن شب کنایه از رفتن شب پروا - بمعنی فراغت بمعنی انتفا پرمی - بمعنی دیو پرنیان - حریر منقش پربهرنگداشت از مفرق</p>	<p>پایه - بمعنی گذر و مرتبه و زینه پایان - بمعنی آخر و تمامی</p>
<p>پ می پیاپی - بمعنی پیچیدن پیدا - بمعنی ظاهر و آشکار پی - بمعنی بهر و برای نشان قدم</p>	<p>پ س پس کار - پیشین - ترک مقصود خود کردن از کار و گذشتن پسته دبان - کنایه از دبان محبوب و معشوق</p>	<p>پ و پرو و - بالکسر و بالفتح و واع و رک پ ر پرافشانی - کنایه از ترک علان دینوی پژ - بمعنی بسیار پرکار - بضم گاهی بمعنی دانا و عیار آید</p>

باب تازی شناه فوقانی

<p>تاسفت - در رخ خوردن تایید - بمعنی قوت دادن</p>	<p>تافتن - بمعنی پرتو انداختن تاریخ - وقت چیزی پدید کردن</p>	<p>ت ا تارک - بمعنی میانبر و نازک</p>
---	--	--

ت ی	تغ - بالکس شیر و روشنائی ماه	ت ی	ت ی	ت ی	ت ی
تیره بالکس و بمعنی تاریک					
باب نای مثلث					
ش	ش	ش	ش	ش	ش
شبات - بالفتح و ثبوت بالضم برجای بودن و قرار گرفتن	شربا - بالضم و فتح رای مملو شش ستاره معقد مراد و ندان	شور - بالفتح گاه و نام بره ثوابت - سارگان خیر سیاه			
باب جیم تازی					
ج ا	ج و	ج و	ج ا	ج ا	ج ا
جام - بمعنی پیاله مراد از جام جان فرسا - کاپیده جان	جذب - بمعنی کشیدن	جذب - بمعنی کشیدن	جام - بمعنی پیاله مراد از جام جان فرسا - کاپیده جان	جام - بمعنی پیاله مراد از جام جان فرسا - کاپیده جان	جام - بمعنی پیاله مراد از جام جان فرسا - کاپیده جان
جاه - قدر و منزلت جاوید - همیشه و دائم	جس - بمعنی رنگ	جس - بمعنی رنگ	جاه - قدر و منزلت جاوید - همیشه و دائم	جاه - قدر و منزلت جاوید - همیشه و دائم	جاه - قدر و منزلت جاوید - همیشه و دائم
ج ب	ج ب	ج ب	ج ب	ج ب	ج ب
جبین - بمعنی پیشانی	جس - بالفتح مجلس شادی	جس - بالفتح مجلس شادی	جبین - بمعنی پیشانی	جبین - بمعنی پیشانی	جبین - بمعنی پیشانی
ج ش	ج ع	ج ع	ج ش	ج ش	ج ش
جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن	جعد - بالفتح موی مرغول	جعد - بالفتح موی مرغول	جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن	جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن	جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن
ج و	ج ل	ج ل	ج و	ج و	ج و
جد - بالکس کوشیدن و گاه جدول - بالفتح جوی خرد و بمعنی معروف مجاز	جلال - زنگنه یا که در گردن شتر آویزند	جلال - زنگنه یا که در گردن شتر آویزند	جد - بالکس کوشیدن و گاه جدول - بالفتح جوی خرد و بمعنی معروف مجاز	جد - بالکس کوشیدن و گاه جدول - بالفتح جوی خرد و بمعنی معروف مجاز	جد - بالکس کوشیدن و گاه جدول - بالفتح جوی خرد و بمعنی معروف مجاز
ج د	ج د	ج د	ج د	ج د	ج د
جادی - بزغال	جلاباب - بالکس چادر جلاباب - کنایه از چادر	جلاباب - بالکس چادر جلاباب - کنایه از چادر	جادی - بزغال	جادی - بزغال	جادی - بزغال

دورخ - بالکسر زره	دستینه - دست بختن یور	دما دم - بختن بے در بے
دورم - بالکسر و فتح ثانی مبره	دوخ	دم صور - کنایه از زور قیامت
زور و نقره و مس	دوغل - بختین کبر و حیل و	دون
وزیای معانی - مراد کنج	ناراستی و ناسره	دونه - گوشت پاره چربی
دور زین عشق	دوف	نزدیک دم تیش و لاتی
دورج - بالفتح کاغذ نوشته	دوفینه - بالفتح آنچه در خاک	دو
و نور و نامه	پنهان کنند	دونان - بالضم مرد و خمر و خمر
دورج عقیق - کنایه از دکان	دوگ	دور - بالفتح زمانه و گزشتن
دور - بالضم مرادید و کنایه	دوگر - معروف و بعضی بار و	دولت - گردش زمانه بیک
از دندان	من بعد آمده	دو لون - رنگین و مشک و
دور افشان - مراد و کلام فصیح	دل	کنایه از دو ابروی سیاه
دوره - راه باریک میان کوه	دولدادگان - ای عاشقان	دوصاد - کنایه از دو چشم
دورست - بختین مبره زلف	دلارا - آراسته دل خج	دوش - بالضم شب گذشته
دورکشا - بعضی کلید و مفتاح	دلال - بالکسر ناز و کرشمه	دوست - آید - کنایه از دو چشم
دوس	دلستان - معشوق و محبوب	دوشین - دختر مرد نارسیده
دوستور - بالفتح طرز و روش	دم	دو
ورخصت	دم - بعضی زمان و نفس	دولیز - بالکسر چوب پائین روزه
دستان - کبر و حیل و نغمه و	دم زبون - کنایه از	دو هقان - بالکسر و الفهم کشاورز
دست - قدرت و قوت و ظفر	سخن گفتن	دو هلال - کنایه از سر
دستیار - مددگار	دومار - بالفتح بعضی پلاک	ناهنمای دور
دسته - بالفتح گلها و ریاحین	دم سر - بعضی آه ناسید	دو
لیکجا بسته	دو مساز - بعضی موافق	دو سی
دست دادن - میشدن	دم طاوس - بالضم کنایه	دو سیر مسدس - کنایه از جهان
دست ریج - مرکب و تزیین	از آسمان و فلک	دو پیاج - بختن تازی روی
		دو خساره و خفته روی کتاب

روشن کتاب - کنایه از قرآن مجید روی - بالضم و به معنی سفید رود - جوی آب ره	رم رمه - لفتختن گله اسبان گویند رن رنجه - بمعنی آزرده رند - بالکسر بیایک محیل رو روضه - بمعنی مرغزار روضه جاوید - کنایه از بهشت یا ذات حق روز در محنت گذاردن یا نرسیدن روی آوردن - بتوجه شدن روح اعظم - کنایه از جبرئیل روپوش - کیمیمه برقع آمده روسپاه - روزیاس نامید روزگار - دنیا و مدت روا - بمعنی روان رواج - بالفتح روانی	به قصد گز که حکما بران نشسته طلوع و غروب تارگان بنید رض رضوان - بالکسر خازن بهشت رع رعنا - مراد زن خوشتن را رف رفیق - همراه در سفر رفرف - بالفتح هر دو را مهله نام مقام اسرافیل و جامه ها که از آن بساط و فرش سازند و نام تختی که بشب حراج رسول بران سوار شدند رفتن - بالضم صاف کردن بجای زوب رق رقص - بالفتح پای کوب و سر
---	---	--

باب زای معجمه

زح زحل - بالضم و فتح ثانی نام ستاره بزرگ به قمر زح	زب زبان - بالفتح شعله زباد - بالضم عرق خوشبودار از خصیه گریه صحرایی زبرد - سنگی سبز رنگ شین	زا زاد - بمعنی توشه زاغ شب - کنایه از سوی سر یوسف علیه السلام زال - زن پیروز توت
---	---	--

سپند - دانه سوختنی معروف
سپرداری - بمعنی نگهداری
و خد متکاری

س ت
سپایش - بالکس طرح و ثبات
ستان - کلمه مفیده غنی از بوه
و بمعنی جای
ستاره - کنایه از قطرات شک
سان - بمعنی مانند مثل

س ح
سحاب - بالفتح ابر
سحر بفتح تین پیش از صبح

س خ
سخن زیر لب - کنایه از پنهانی
سخن پرواز - کنایه از روانی

س و
سدره - بالکس بمعنی درخت
سدره المنتهی - نام درخت
کنار بر آسمان بهنتم

س ر
سراججام - سامان کار و
عاقبت کار

سر میل و خواش
سر حلقه - پیشوا و صدر نشین

سربلبدان - نقمه پروازی و
سخن گفتن

سرافیل - مخفف اسرافیل
تام فرشته حامل صور

سربز آوردن - ای ظاهر کردن
سر آمد - بمعنی غالب و تمام

سرو چو سیار - سرو و در کنار چو دریا
سربلبدان - بمعنی تمام و کامل
سروازا - سرو و از یک شاخ
شسته - بکسب طبیعت و خلقت
سروش - بفتح تین فرشته مجیب
سرمه - و و ام و همیشه

سروگوی - سخت گویی طعنه

س ز
سرا - بمعنی لائق

س ط
سطوت - سخت گرفتن و محک کردن

س ف
سفال - بالضم گل ناچخته و
پر کاله آوند و استخوان

س ق
سقف - بمعنی بام

س ک
سکه - بالکس و شریکات

چیزیکه بدان مهرزند
س ک

سنگالیدن - اندیشیدن
و خواستن
سگان صوامع - کنایه
از زاهدان

س ل
سلوک - راه رفتن بجا
سلطان معشوقان - کنایه
از ذات حق سبحانه و تعالی

س م
سمن بفتح تین کلمه سفید
خوشبو مراد مطلق گل
سمند بفتح تین اسب و گاو
و دم سیاه

س ن
سندان - بالکس بمعنی نخلی

آبنگران مراد چیز سخت
سنگ و آهن - بمعنی حقایق

سنبیل - بالضم خوشه و گیاه
شبه بزللف مجید

سشین - جمع سالمه بمعنی
سحاب و غنیه از پوستین

پوشاک ملوک

۹۲
باید دانست
که در این کتاب
از کلمات
که در لغت
است
و در این
کتاب
نیست
راست
است
و در این
کتاب
نیست
راست
است
و در این
کتاب
نیست
راست
است

س و	س	سیل و زخمین افتادون
سودا - بجا - رسته و خرد و خرد	سهی - راست و درست	کنایه از اضطراب
سود - بالضم نفع در تجارت	سها - بالضم ستاره بهایت خرد	سپین سپ - کنایه از زخمان
سواد - بالفتح سیاهی رنگ	س می	سید کاسه - بخیل و مسک
سور - بالضم دیوار حصار	سپین - کنایه از دندان	سید کار - کنایه از گنگار
سوری - بالضم بگشتن بیکان	سیله - بالکسر دست تیغ وار	سپین کوی کنایه از زنج
سوکوار - ماتم زده نمکین	برگردن مجوان و بی اوبان مند	سید خروده - بفتح جیم معنی سیاه رنگ
سوسن - گل که بر گش شبیه	سها - بالکسر روی و رخساره و	چهره معنی لون و رنگ است
بزبان باشد	نشانه که از کثرت سجود پیشانی پیدا شود	سیم قاری - رویه خوراک

باب ششم

ش ا	جل شانه و عم نواله	ش خ
شاح شلخ - پاره پاره	ش ب	شخص - کالبدن مروم
و گوناگون	شب زنده دار - ای	و حسد آن بدن انسان خیره
شانه کردن - کنایه از	شب بیدار که عابد و زاهد باشد	ش و
آراستن و مجین شانه و رنگ آراستن	شبگیر - بمعنی صبح و آخر	شد - بمعنی رفت ماضی از شدن
شاید - نرفزار سیان معنی صبا	شب نیز تمتمل شده	ش ر
حسن تمتمل بمعنی خوب خوش	شب گردی - سیر شب	شراک - بالکسر و ال فطین
شان - کار و حال و مرتبه	و گردیدن بشب	ش س
شاه - بمعنی کلان	شب مردگان - کنایه	شست - حد و ستین
شاه چان - نام ولایت	از خفقان هنگام شب	و گرفتن سوغات تیر بر زه کمان
هم آمده	شبان - بالضم چراغ در	ش ش
شاهراه - راه فراخ	ش ح	شش در - کنایه از جهات
شاهد غیب - حقیق	شخته - بالفتح حاکم و عارض	شش وانگ - مراقب تمام خبر

<p>شکم بلوی خوش و مطلق بلوی شمال - بالفتح جمع مثل خود عادت شکل - بالفتح عادت و نحو</p>	<p>بعد صبح شکوه - بهفتین هیکل و مهابت و بزرگی شکر - کنایه از دهن و لب شکر ریز - کنایه از سخن شیرین</p>	<p>ش ع شعب - بالفتح شکاف و قاف شعر - بالفتح جامه ابریشمی باریک و موی شعاع - بالکسر جامه بیدار خنجر</p>
<p>ش ن شفتن - بمعنی شنیدن</p>	<p>و گریه شادی شکن - بالکسر فتح ثانی خم خیز و بیخ زلف محبوب</p>	<p>ش ع شکل - بالفتح کار و مشغول شدن شعب - در آوختن و اگر کنده کرد</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزاشدن</p>	<p>ش ک شکرت - بالکسر و فتح ثانی بزرگ و زیاده و متشتم</p>	<p>ش ف شفتن - سرخی پال آسا برافق هنگام صبح و شام</p>
<p>ش ی شیرین - شیر خشم آلوده شیرین - نام معشوقه فراد و خمر شیر - بیای معروف و بن و رو شنید</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزاشدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزاشدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزاشدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>
<p>ش و شور - بالضم طعمی معروف شوم - بالضم صدمین و مبارک شون - بالفتح آرزو و سزاشدن</p>	<p>ش م شمشاد - نام درختی بنسبت قد معشوقان و دلبران</p>	<p>ش ق شق - شکافتن و دریدن شقه - بالضم جامه دراز و جامه پیش شکافه</p>
<p>ش ی شیت - بالکسر نام پنجه شیت - بالکسر خفت شیب شیوه - بالکسر طرز</p>	<p>ش م شمه - بالفتح قدر قلیل اندک</p>	<p>ش ک شکر خواب - بالفتح خواب</p>

باب صا و محله

<p>صباح - خوبی و حسن فی از سپیدی رنگ</p>	<p>ص ب صبح نخستین - کنایه از صبح گاه</p>	<p>ص ا صالح - نام پنجم یکید عایش نامه از سنگ پیدا شده</p>
<p>ص و صدا - آواز کوه و گله و شال</p>	<p>ص ب صبح راستین - کنایه از صبح صادق</p>	<p>ص ا صاعقه - برقی که از ابر بر زمین افتد</p>

ط ل	توقی جانوری سخن قابله گو	نور دیدن
طلعت - بالفتح ویدار	طوفان - آب زمین که	طینت - بالکسر فوی
ط و	همه را غرق کند	وسرشت
طوق - گردن بند و خمر گو	ط ی	طیکان - بهر حرکت
طوطی - بالضم معرفت	طے - بالفتح تشدید	لام بمعنی چادر

باب خطای معجمه

ظ ف	ظ ل	تاریکی و ظلمات یضمین جمع
ظفر بفتحین فتح و نصرت	ظلمت - بالضم و نیز بضمین	آن بفرقت شعر بکون فی هم

باب عین محله

ع ا	ع ذ	حراست و زوان
عاج - دندان فیل	عذار - بالکسر رخساره	ع س
عاد - قبیلہ یهود و بنیامین علیہ السلام	ع ر	عشوہ - بالکسر قریب
عارض - ابر سیاه و آفتی	ع و سان بهاری - کنایه	و بالضم شعله آتش
از بسیاری	از گل و سبزه و غیره	ع ص
عالم - بفتح لام آفریده شده	ع صه - کشادگی میان سر	ع صابه - بالکسر سر بند
ع ب	ع ز	و نوعی از بر و یانی
عبری عبرانی - لغت جهود	ع ا ر م - جمع غنیمت افسوس	ع ط
مراد بیان	ع زلت - بالضم جدا شدن	ع طر - بالکسر بوی خوش
ع ح	از زن و گوشه گرفتن	و واروی خوشبو
عجب - بفتحین شکفت	غنیمت - آتی که بر بیاید	ع طر - بفتحین خوشبو شدن
عجب - بالضم	ع س	عطا بفتحین دادن و بخشیدن
خوشتن بینی	ع حس - شب که در آن	ع طار د - بالضم نام ستاره در فلک

ع ق	نزار داستان	ع ق
عقد - بالکسر گره سنگ بر	عقرب - بالفتح خوشبونی مروت	ع ق
عقده - بالضم گره	عنان تافتن - کنایه از	ع ق
عقد گوهر ساخت ای بکرت	توجه شدن	ع ق
عقیق - سنگی که داشتن	عقاب تر - کنایه از لشکر	ع ق
آن اندوه برد	عقبا - بالفتح سیرخ	ع ق
ع ل	عناصر - جمع عنصر که از آب	ع ل
علم - بفتحین رایت و نشان	و خاک و آتش و باد	ع ل
ع م	عنوان - بالضم دیباچه	ع م
عماری - ششگانه ای است	کتاب و ادب و غیره	ع م
ع ن	عنایت - بالفتح و بالکسر قصد	ع ن
عادل - جمع عدلیه	کردن اتمام داشتن بخیر	ع ن

عقرب - بالفتح خوشبونی مروت
عقده - بالضم گره
عقد گوهر ساخت ای بکرت
عقیق - سنگی که داشتن
آن اندوه برد
علم - بفتحین رایت و نشان
عماری - ششگانه ای است
عادل - جمع عدلیه

باب عین معجم

ع ل	عزام - بالفتح تندی پیوسته	ع ب
عقل - شوریدن بلباب	و عذاب	عبار - بالضم گردن برآمده
عظم - ویرندگان ازستی	عزله - سفیدی پیشانی	عجب - گوشت بلند زین
علام - بالضم کودک	بزرگتر از درم	ع و
ع م	ع ز	عذا - خورشی که پرورش
عجاز - تشدید میم قبل غور	عزال - بالفتح آهواره	بدان بود
عزله - بالفتح مژه برهم زدن	ع ح	ع ر
و حرکت چشم	عصه - بالضم اندوه و غم	عربال - بالکسر پرواز
ع ن	ع ح	عرف - بالضم بالا خانه و غیره
عنج - بحیم کل ناشکفته تنم	ع ح	خواست - معنی آوازان

عزام - بالفتح تندی پیوسته
عقرب - بالفتح خوشبونی مروت
عقده - بالضم گره
عقد گوهر ساخت ای بکرت
عقیق - سنگی که داشتن
آن اندوه برد
علم - بفتحین رایت و نشان
عماری - ششگانه ای است
عادل - جمع عدلیه
عقرب - بالفتح خوشبونی مروت
عقده - بالضم گره
عقد گوهر ساخت ای بکرت
عقیق - سنگی که داشتن
آن اندوه برد
علم - بفتحین رایت و نشان
عماری - ششگانه ای است
عادل - جمع عدلیه

باب قاف

قاف تا قاف - مراد تمام جهان
قاف - بضم قاف ثانی قاف
پوستین پوشش عموک
قاص - بعضی کوتاه
قانون - بعضی اصل و رسم
قالب - بفتح لام کالبد
قاروره - بعضی شیشه
قبول - بفتح پذیرفتن
قبه - بضم بنای گرد آورده
قدح خوار - شراب خوا
بطور مجاز
قدم - بالکسر و فتح دال
دیرینه و کهنه
قدیم غیر مسبوق بالعدم
قدید - بفتح بعضی کوششیکه
که آنرا در آفتاب خشک کرده
نکاح دارند
قدر - بالکسر بعضی دیگر
عام از آنکه از مسکن دیاسفاین

ق ا ن
قاف تا قاف - مراد تمام جهان
قاف - بضم قاف ثانی قاف
پوستین پوشش عموک
قاص - بعضی کوتاه
قانون - بعضی اصل و رسم
قالب - بفتح لام کالبد
قاروره - بعضی شیشه
قبول - بفتح پذیرفتن
قبه - بضم بنای گرد آورده
قدح خوار - شراب خوا
بطور مجاز
قدم - بالکسر و فتح دال
دیرینه و کهنه
قدیم غیر مسبوق بالعدم
قدید - بفتح بعضی کوششیکه
که آنرا در آفتاب خشک کرده
نکاح دارند
قدر - بالکسر بعضی دیگر
عام از آنکه از مسکن دیاسفاین

ق ز ص ض ظ ط
قزح - بالضم و بفتح زای مجسمه
بندی و بنگ
ق ص
قصب - بفتح جانی بزرگ کین
قصب باف - انی بافند
ق ض
قضا - حکم کردن مراد حکم آبی
قضا جنیان - کنایه از سبب
ق ف
قفل سیم - کنایه از اندام تن
ق ل
قلاط - بالضم و تشدید لام
کونک که قلابه گویند
قلزن - نویسنده و مصور
ق م
قماط - بالکسر پارچه که طفل
نوزاده را در آن بپوشند و
بالایش ریسان بر بچند
روس طفل کشاده دارند
به فارسی خند که بضم
مجموعه گویند و بعضی پارچه جابه که

ق ن و ی
قناحت - بفتح راضی شدن
باندک چیز
قنقز - بالضم خارشست جالور
ق و
قوس - بفتح کمان نام برج
قوس قزح ساختن - کنایه از
زیگن ساختن
قوس رستم نریمان - همان قزح
قوس مشکین - کنایه از ابرو
ق ی
قیام - بالکسر برخواستن
قیاس - بالکسر اندازه گرفتن
قیصر - بفتح ثقب پادشاه روم
قیر - بالکسر و غنی که بیشتر آن گیرانند
قیراط - بالکسر نیم انگ که چارچو
میانه باشد

باب کاف تازی

ک	ک	ک
کام - سقف خلق و مقصد	کجا - بالفهم کدام و کی هم آمده	کلیم الله - خطاب موسی
کام شکر شدن - کنایه از شکر	ک	رسول علیه السلام
شدن در آن	کد و کده - بمحض خانه	کلید - کلین مفتاح و مقلاد
کاخ - قصر و کوشک و خانه	ک	ک م
کاخ مجازی - کنایه از دنیا	کرامت - نوازش	کمر - آنچه بر میان بندند و میان بند
کار - کنایه از مخلوقات	کریم - بختین جو انمردی و	کمین - پنهان شدن بقصد
کارگر - کنایه از خالق	گرا نایه شدن	دشمن یا آشکار
کاخ نیم - مراد از جهان نیم	کریم - خشنده و جوانمرد	کما نچر - بمعنی مضرب ساز
کافوری عمامه - کنایه از	کرام - بالکسر بمعنی بزرگ	ک ن
دستار سفید	کریم انفسارش - که با زبان	کفون - بضمین ن جان
کاشانه - بمعنی خانه	تزدیج کند	کفان - بالفتح نام شهر یعقوب
کاف و لون - مراد لفظ	ک ش	پنجیم علیه السلام
کن حکم بوجود عالم	کشاکش - کنایه از غم و اندوه	کنه - بالفهم باریک پایان چیز
کالا - بمعنی متاع	ک و	ک و
کاشنک - بمعنی افسوس و تپنا	کنیل - بمعنی ضامن	کوسیدار - زمین کو بهار
کاکل - بالفهم کاف ثانی مود	کف زمان - پنجه و کف دست	کونار - بمعنی غوره و شاخ
مسلسل و مرغول	ک ل	کوس - بالفهم لغتاره و
کاروان - کنایه از ماضی	کلوخ - بالفهم پاره خشت	خود و فتنه نثاره
واهل فراست	نخته یا خام	کوکو - آواز فاخته و قمری
ک - ناروان و نامنرا	کلاه گوشه شکستن - کنایه	ک می
کاپوش - نقد میان و کم کردن	از کج کردن کلاه	کیش - بالکسر وین وین وین
		کیوان - بالفتح ستاره بزرگ

هفتمین لغت

کیاست - بالکسر میسر کی خلافت

کیت و قیت - بمعنی چنان چنین

باب کاف فارسی

گ	گلاب - گل و لای مراد از گلاب شربت است گلرخ - کنایه از مشوق گلانگ - آواز بلبل گلگون - بمعنی سرخ و غازه گل دوشین - کنایه از یوسف گلزنک - بمعنی سرخ و آفر گل چهره - کنایه از یوسف گلخن - بالضم خاکدان رفته	گ	گاو زمین - مراد گاو و گاوین گاه - بمعنی وقت و جای گرم - مراد تیز گرامی - بالکسر بمعنی عزیز گردون - چرخ و فلک و بمعنی معروف کاری گردایش - بالکسر تکیه و زیر
گ	گنج - بمعنی دینه گنج بسنج - مراد گنج بسیار گنجینه - جای نهادن گنج	گ	گز - بمعنی زرد گزندی گاجر گزند - آفت و آسیب و شتم و ختم
گ	گرم - اسی فرض کرده قبول نمود گیتی نورد - اسی جهان گرد گیسو - موی و راز بافته که از پر و و جانب کشیده باشد گیسوبریده - زن بیجا	گ	گسارخ - بالضم و اگر بر گل - بالکسر بمعنی طین گلین - بمعنی باغ و درخت گل

باب لام

ل	لا احب الی من - دوست	نمیدارم خوب شونده را
---	----------------------	----------------------

کتابت آوزده
خاست و است
و با کسر میسر
باید که در
و طعن آوزده
که وقت شادی
بیاشد و در
و معنی آوزده
و در کتب
شماره یک

محنت - آزمائش و بلا	مستوری - پوشیده شدن	بمحنی مال و درم
محنت سرا - کنایه از دنیا	م سن	معمار - بالکسر حرکت بدان حالت
محیط - بالضم در گزیده و احاطه کننده	مشت مونساک - بالضم کنایه	کنند و عمارت کننده
م دخل	از جماعت قلیل و کرده انسان	م خ
بمحنی در آمدن	مشتی - بالضم نام ستاره فلکی	مخاک - بالفتح و بالضم کوی عریق
م دخل - بالضم و کسر غای مجبه	مشهد - بالفتح جای حاضر شدن ملائکه	م رزین
مخل و ممسک	و شهادت گاه	م ف
مدار - بالفتح جای گردیدن	مشکک - بالضم و کسر ای موحده	مفت - بالضم رایگان و مفت
مرکز زمین	باز گیر و حقه باز	مفرش - بالفتح جامه دان
مدین - بالفتح شهری بر اصل	مشکک - بالفتح بازی	مفصل - مقابل محل
دریای مغرب	مشک - مراد وجودی	م ق
مرکز - میان چیز فی میان باز	مشاطه و ماشطه - زنی آراینده	م تقدم - بالفتح هم از سفر یا جای
مخ دست برور - مرغی است	م ط	م باز آمدن
مرجان - بالفتح بندی رنگا	م طرح - بالفتح جای انداختن	م محسوس - کج و منگونی پشت کوز
مردمی - مرد و علم و برادر	م خ	م کمان دار
مرون - مراد بهوش شدن	م خطر - خوشبودار	م مقصود - بالکسر لوشن نام رنگدانه
مرز - بالفتح زمین اندر	معیار - بالکسر آله درست کردن	م مقفوس - بالضم عمارت نقش
مرحبا - بالفتح کلمه یعنی فرا	م عراج - بالکسر دوان قرب	م ک
و خوش باد	معاذ الله - پناه بخدا	م لکم - بالضم و تشدید میم مفتوح و عظیم
مسبار - بالکسر نمحنی میخ	مغبر خوشبودار و کنایه زیاده	م کرده شده
مسلم - بالضم یاورد بسته شده	مغبر کنایه از هوای سه	م مکمل - سرمد دار
	مغبر سائبان - کنایه از باران	م ل
	معرض - بالفتح محل عرض	م ملک - کجترین رشته
	معلوم - در آجال فارسی	م ملالت - بالفتح بمنجه تنگ آمدن

سازنده و مخترع کردن از سیم

باب و او		
و	و	و
وا دی - رودبار و خرابات	ورد - بالکسیر از خواندنی	وک
والا - بلند بحسب قدر و مرتبه	ورق خوان و حجامی -	مکتون - پنهان داشته شد
وام - بعضی قرض	کنایه از مورخان	ول
واولیا - بعضی افسوس	و ش	و ل - مخفف و لیکن
وار و - شخصی که پیش از کاروان	وش - بعضی مانند	و
آید و اسباب و رخت میا کند	وشاق - بالضم خندنگار و شو	و ه - بالفتح کلمه تخمین
و	و ط	و هم - بالفتح رفتن دل بسوی
وبال - بالفتح کرانی	وطن - بفتحین جای ایشیم	چیزی بی قصد آن
و ت	و س	و ی
وتر - بالفتح تار مزامیر	وعط - بالفتح پند دادن	و یل - بالفتح بعضی سختی
و ج	و ف	و یج - بالفتح بعضی زبانی
و جد - بالفتح عاشق و شفیقه	وفا - بعضی وعده بجا آوردن	و یس - بالکسر وای میبول و یس
و اندوگین شدن	و پیمان و عهد ببردن	نام معشوقه که بدین بر و عاشق بود
و ح	و ق	و بالفتح و زعمی کلمه استخفاف
و حشت - اندوه و رسیدگی	و فوق - موافق و سازوار	و یران - بالکسر خراب
	و فضه - بالفتح بعضی ترکش	نخسید آباد
باب های هوز		
ا	ح	و
باله - دائره گرد اگر دماه	هجر بالفتح و هجران - بالکسر جدائی	پرورد و او یا فتن - کنایه
هامون - دامن و شت	هجوم - بالضم غلبه از دهم	از خوش دل شدن بدرد و الم
وزمین هموار	ه	بهشت کردن - زیاده آرایش کردن
ماکل - بعضی هولناک	ه ا - اشاره بسوی ستاره	ل
های هوی بعضی تشو و غوغا و غوغا	ه د - بفتحات و تشو و غوغا و غوغا	ه ا - بالفتح کلمه بی معنی در غلانی

و یل - بالفتح بعضی سختی
و یج - بالفتح بعضی زبانی
و یس - بالکسر وای میبول و یس
نام معشوقه که بدین بر و عاشق بود
و بالفتح و زعمی کلمه استخفاف
و یران - بالکسر خراب
نخسید آباد

م ترا و - بمعنی هم سن هم - الفتح یکدیگر سلسل پیوسته همدم - بمعنی موافق همانا - الفتح پنداری و معنی شاید نیز همت - بالکسر مصدر و استقامت همواره - بمعنی همیشه	ن ننگامه - الفتح جمع و مجمع مروج هندی - عالم علم مندرسه هندو - بالکسر بنده و نظام و و مهور - آرزو کردن و استقامت موسن - تشخیص و آواز شنیدن و آواز	ه هجوم - بالفتح عماری هول - بالفتح ترسانیدن ه هستی - عالم علم نیست که ازان حقیقت افلاک دانند هیچ - بمعنی معدوم هیجان - بالفتح گشتن و میرانی
--	--	--

باب یای نشانه خوانی

ی ق	ی ق	ی ق
یقین۔ بی گمانی و مرک	ی ق	ی ق
ی ق	ی ق	ی ق
یکی حرف سعادت الخ تاتامی	ی ق	ی ق
مراد از یکی در مصرعہ اول مشتری	ی ق	ی ق
زیر عطار که ستارگان سعادت	ی ق	ی ق
و مصرعہ ثانی زحل۔ مرغ گمشده	ی ق	ی ق
یکسر۔ سرباز اسی زیر تاروم	ی ق	ی ق
خاتمه تالیف و خاتمه طبع	ی ق	ی ق

[illegible]

ج الزند
ن ۱

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

۸۹۱۳۵۱۳۵

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time

--	--	--

